

تأثیر شخصیت در صحت و اعتبار قراردادها با تأکید بر رویه قضایی

امیرمحمد جعفری هرندی^۱ سید مهدی علامه^۲

چکیده

مقوله شخصیت از جمله عناصر بنیادین و حیاتی در هر قراردادی در کلیه سیستم های حقوقی می باشد. این مقاله با رویکردی به حقوق ایران، تأثیر شخصیت را در سیستم حقوقی ایران و در پرتو دکترین و آرای حقوقی مورد بحث و بررسی قرار می دهد. در برخی عقود و قراردادها، شخصیت طرفین، نقش مهمی را ایفا می نماید؛ اما در همه قراردادها این تأثیر، این گونه و به شکل یکسان نیست. برای مثال در این حوزه می توان به ماده ۲۰۱ قانون مدنی ایران اشاره نمود که به موجب آن اشتباه در شخص طرف معامله به صحت معامله خلل وارد نمی آورد مگر در مواردی که شخصیت طرف، علت عمده انعقاد عقد بوده باشد. علاوه بر این بر طبق حقوق کشورهای رومی ژرمنی نیز شخصیت عامل، مهم است. به بیان دیگر وقتی اشتباه در شخصیت طرفین رخ دهد به عنوان اشتباه در جوهره عقد است که می تواند همه این گونه قراردادها را در مجموع مخدوش کند. چرا که در این قراردادها به طور کلی شخصیت از اجزا و عناصر اصلی و اساسی عقد به شمار می رود و فقدان آن (نبودن شخصیت مقصود) موجب بطلان قرارداد می گردد. در این مقاله، نگارنده، به شیوه تحلیلی به تبیین این موضوع در نظام حقوقی ایران پرداخته است.

کلیدواژه‌ها: شخصیت، صحت، قرارداد، اعمال حقوقی.

۱- دانشجوی کارشناسی ارشد رشته حقوق خصوصی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد میمه (نویسنده

مسئول) Amirjafari1367@gmail.com

۲- استادیار گروه حقوق خصوصی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد اصفهان (خوراسگان) Sm_allameh@khuif.ac.ir

مقدمه

یکی از مباحث مهم حقوق مدنی، مبحث اشخاص و حمایت از محجورین است. قانون امور حسبی در خصوص افرادی که به واسطه ضعف قوای دماغی قادر به تشخیص مصالح و منافع و حسن و قبح امور خود نیستند امکان صدور احکام حجر را پیش بینی کرده است تا مانع سوء استفاده افراد سودجو از ضعف نفس چنین اشخاصی شده و اعمال حقوقی آنان را از درجه اعتبار ساقط نماید. علاوه بر محجورین، اشخاصی وجود دارند که به علت ناتوانی یا کم‌توانی ذهنی و عقلانی یا زوال عقل، نمی‌توانند در امور خود تصرف کنند و اعمال حقوقی که برای حیات انسان لازم است را انجام دهند. ناتوانی عقلانی و ذهنی یک اختلال گسترده معمول و یک بیماری مزمن در طول زندگی است که عوامل ایجاد کننده این وضعیت، روی ساختار و عملکرد گسترده مغز یا دامنه‌ای از علائم ملایم تا شدید اثر می‌گذارد. از مصادیق بارز این اختلالات می‌توان به بیماری‌های عقب ماندگی ذهنی، زوال عقل یا دمانس، اسکیزوفرنی، کسالت روان و آلزایمر اشاره کرد. البته در مراحل از زندگی افراد نیز، ممکن است توانایی ذهنی و تمیز افراد دچار اختلال شود و حتی در مواردی با افول قوای دماغی و تمیز همراه باشد، مثلاً در دوران کهنسالی که گاهی اختلالات ذهنی و عقلی ایجاد می‌گردد و یا فردی که در کما به سر می‌برد و هوشیاری خود را کاملاً از دست داده است. حال سؤال این است که آیا می‌توان احکام حجر را به افراد با وضعیت‌های خاص که قانون آن‌ها را در شمار محجورین ذکر نموده تسری داد؟

قانون‌گذار ایران در ماده ۱۲۰۷ قانون مدنی، به جای این که اسباب حجر را بیان کند از اشخاص محجور صحبت نموده است. بر اساس این ماده، صغار، اشخاص غیر رشید و مجانین، محجور محسوب شده و از تصرف در اموال و حقوق مالی خود ممنوع هستند. به نظر می‌رسد با توجه به این که عدم اهلیت، استثناء است و نیاز به تصریح قانون دارد پاسخ این سؤال منفی است. ولی همان‌طور که گفته شد افراد به حمایت‌های قانون‌گذار نیاز دارند و علاوه بر این، این افراد را نمی‌توان در اجتماع بی حمایت و آزاد گذاشت؛ زیرا آزاد گذاشتن و حمایت نکردن از آنان از طرفی موجب زیان خود این افراد و از طرف دیگر موجب زیان خانواده ایشان و اختلال در امور اقتصادی و اجتماعی خواهد شد. بدین جهت جوامع متمدن، این افراد را مورد توجه خاص قرار

داده و مقررات حمایتی مخصوصی در مورد آنان و اعمال حقوقی آنان پیش بینی کرده‌اند. در ایران نیز، این افراد به منظور اجرای حقوقی که دارند به ویژه در تصرفات و حقوق مالی، نیازمند توجه ویژه قانون‌گذار با رویکرد حمایتی در قالب نهادهای خاص هستند. شگفتی در این است که در قوانین، احکام ویژه‌ای در خصوص این افراد وجود ندارد و در نوشته‌های حقوقی نیز اعتنایی به آن‌ها نمی‌شود. در این مقاله قصد بر این است که آرای متعدد قضایی مورد بررسی قرار داده شده و مبنای ذکر شده برای حجز در این موارد مورد نقد و ارزیابی قرار گیرد تا آرای نادرست صادره که بر مبنای صحیحی استوار نمی‌باشد از آرای صحیح تمیز داده شود.

واژه «شخصیت» علاوه بر مفهوم لغوی که در قسمت قبل بیان شد، دارای مفهومی اصطلاحی است. این واژه در رشته‌های مختلف، از جمله روان‌شناسی، جامعه‌شناسی و حقوق به کار می‌رود؛ ولی در هر رشته معنا و مفهوم مخصوص به خود دارد. در اصطلاح روان‌شناسی، «شخصیت» یا «منش» عبارت از مجموعه نفسانیات (احساسات، افکار، عواطف و...) انسان که در هر لحظه از تحول وی در حقیقت با نوعی از تجلیات روانی شخصیت او روبرو هستیم.

از دیدگاه روان‌شناسی اجتماعی، لیونگ^۱ این تعریف را از شخصیت مطرح می‌کند: «شخصیت مظهر هیأتی کم و بیش به هم پیوسته از عادات، طرز تلقی‌ها، خصوصیات و همچنین افکار یک فرد است که در خارج به صورت نقش‌ها و منزلت‌های خاص و عام سازمان می‌یابد و در داخل در حول و حوش خودآگاهی، مفهوم خود و همچنین افکار، ارزش‌ها و اهداف که با انگیزه‌ها، نقش‌ها و منزلت‌ها مربوطند، قوام می‌پذیرد» (ساروجانی، ۱۳۷۵: ۵۸۰). پارسنز^۲ و شیلز^۳ از دیدگاه جامعه‌شناسی، شخصیت را این‌گونه تعریف می‌کنند: «نظامی خاص، مشخص و هم‌ساز، متشکل از نیازها و آمادگی‌ها که واکنش‌های فرد را در انتخاب راه‌هایی که در برابرش قرار می‌گیرند، یا توسط وضع موجود و یا وضعی که خود برای خود یا به خاطر اهداف خود فراهم می‌سازد، هدایت می‌کنند» (همان، ۵۸۱). از لحاظ فلسفی «شخصیت» حقیقت «وجود» است قطع نظر از ظواهر احوال (فتحی آشتیانی، ۱۳۷۷: ۳۲).

¹ - Carl Gustav Jung

² - Talcott Parson

³ - Dward Shils

۱- مفهوم اصطلاحی واژه «شخصیت»

در ترمینولوژی حقوق، «شخصیت» به «حالت تشخیص شخص از جهت این که موضوع حقوق و تکالیف است» معنا شده است و «شخص» عبارت است از «کسی که موضوع حق قرار گیرد.» که شخص حقیقی (که آن را انسان و شخص طبیعی هم می‌نامند) و شخص حقوقی را شامل می‌شود (جعفری لنگرودی، ۱۳۹۰: ۳۰-۲۹). در اصطلاح حقوقی «شخصیت»، وصف، قابلیت و شایستگی «شخص» است برای این که بتواند طرف و صاحب حق و تکلیف باشد و آن را با واسطه یا بدون واسطه اجرا نماید. برخی نویسندگان با این استدلال که حق و تکلیف از موضوعات حقوقی می‌باشند، این وضعیت «شخص» را «شخصیت حقوقی» نامیده‌اند که اعم از شخصیت «اشخاص حقیقی و حقوقی» است (امامی، ۱۳۵۶: ۱۵۰). شخصیت در مفهوم فوق دارای عناصری است که شامل احوال شخصیه و اهلیت می‌باشد. به نظر می‌رسد «شخصیت» در علوم اجتماعی و روان‌شناسی مفهومی ذهنی می‌باشد که از این جهت و به لحاظ این که از نظر این علوم همه افراد دارای شخصیت هستند با علم حقوق دارای مشابهت می‌باشند؛ اما موضوع «شخصیت» در این علوم همان انسان واقعی است با همان وضعی که در خیابان یا کار یا به هنگام فراغت دارد. بنابراین شخصیت، یک کلیت روان‌شناختی است که انسان خاصی را مشخص می‌کند (ستوده، ۱۳۷۶: ۱۰۲). با توجه به این که حقوق برای موضوعاتی غیر از انسان نیز قائل به وجود شخصیت می‌باشد از این نظر با علوم اجتماعی و روان‌شناسی متفاوت است.

در این مقاله «شخصیت» در معنای مصطلح حقوقی و عبارت از «قابلیت حاصل از مجموعه اوصاف، خصوصیات و ویژگی‌هایی است که وضع، هویت و موقعیت حقوقی اشخاص را اعم از حقیقی و حقوقی روشن ساخته و حقوق و تکالیف او را در کلیه سطوح اجتماع معین می‌کند.» این قابلیت در مورد شخص حقیقی (انسان)، ذاتی و در خصوص شخص حقوقی، اعتباری و ناشی از شناسایی و اعطای قانون یا جامعه می‌باشد. این مقاله در پی آن است که تفاوت در مجموعه موصوف یا عناصر آن از جمله در عناصر احوال شخصیه مانند، تابعیت، سن و... یا تغییرات شخصیت و اهلیت، چه تأثیری در ماهیت و سرنوشت قرارداد دارد؟ (شهیدی، ۱۳۷۸: ۹۲).

۲-انواع شخصیت

شخصیت حالت تشخیص شخص است از حیث این که موضوع حقوق و تکالیف است؛ به عبارت دیگر شخصیت؛ قابلیت، خصوصیت و صفت شخص است و در واقع شخص، مبنا و خاستگاه شخصیت می‌باشد. ملازمه و وابستگی متقابل این دو اصطلاح موجب در هم تنیدگی و بیان توأم مباحث آن‌ها در هر موضوع می‌گردد. بدین لحاظ برای شناخت انواع شخصیت، ناگزیر از بررسی مفهوم و انواع شخص می‌باشیم. در علم حقوق و در مفهوم اصطلاحی، شخص به عنوان کسی که موضوع حق قرار می‌گیرد، به دو نوع تقسیم می‌شود: شخص طبیعی^۱ که آن را حقیقی و عادی نیز می‌گویند. شخص حقوقی^۲ که آن را اخلاقی، اعتباری یا فرضی نیز می‌نامند (ساکت، ۱۳۷۰: ۶).

۲-۱-شخص و شخصیت حقیقی

شخص حقیقی که به آن شخص طبیعی نیز می‌گویند و در مقابل شخص حقوقی به کار می‌رود، در ترمینولوژی حقوق چنین تعریف شده است: «افراد انسانی را گویند که موضوع حق و تکلیف می‌باشند» (جعفری لنگرودی، ۱۳۹۰: ۳۰-۲۹). بدین لحاظ «هر یک از افراد انسان در جامعه دارای شخصیت می‌باشند و می‌توانند به وسیله آن دارای حق و تکلیف گردند و آن را اجرا نمایند. این قابلیت از طرف خداوند به اعتبار طبیعت انسانی در آن‌ها به ودیعه گذاشته شده است و بدین جهت انسان را شخص طبیعی می‌نامند» (امامی، ۱۳۵۶: ۱۵۰). به بیان دیگر اگر وصف قابلیت و شایستگی برای دارا شدن حقوق و تکالیف، ذاتی، همزاد و ملازم شخص باشد این صلاحیت را که وابسته به صفات و ویژگی‌های مادی و حقوقی شخص بوده و در قانون مدنی از آن به «اهلیت» تعبیر شده است، می‌توان «شخصیت حقیقی» و دارنده آن را «شخص حقیقی» نامید که تنها مصداق بارز و منحصر به فرد آن انسان زنده‌ای است که از حیات مستقل و نه جنینی برخوردار است (صفار، ۱۳۹۰: ۹۸). شخص حقیقی دارای اصالت و واقعیت می‌باشد و به لحاظ این که با واسطه و به

¹ - physique personne La

² - morale personne La

صورت حقیقی موضوع حقوق و تکالیف قرار می‌گیرد، نسبت به شخص حقوقی از تقدم وجودی و زمانی برخوردار است (همان، ۱۰۰).

شخصیت و اهلیتی که انسان از آن بهره‌مند است آن چنان همراه و وابسته شخص انسان است که هیچ کس حتی خود او نمی‌تواند آن را سلب و انسان را از شخصیت تهی کند (همان، ۹۹). در جوامع امروز هر انسانی بدون در نظر گرفتن جنس، نژاد، رنگ، مذهب، تابعیت و موقعیت اجتماعی دارای شخصیت می‌باشد. بدین ترتیب یک طفل شیرخوار با یک دیوانه هر یک به نوبه خود شخص محسوب می‌گردند. در گذشته که بردگی وجود داشت انسان‌هایی که برده بودند، از نظر حقوقی فاقد شخصیت یا دارای شخصیت ناقص به شمار می‌آمدند و همانند اموال، مورد داد و ستد قرار می‌گرفتند. امروز از لحاظ حقوقی، دوران بردگی و رقیت به سر آمده است (صفایی؛ قاسم‌زاده، ۱۳۹۰: ۱۰). شخص حقیقی به اعتبار شخصیت و قابلیت برخوردار از حقوق و تکالیف و جهت رفع نیازهای خود، طرف قراردادهای مختلف قرار می‌گیرد و می‌تواند متمتع از حقوق و مجری تکالیف خود گردد. لذا بخش عمده اعمال حقوقی اجتماع توسط و برای این شخص انجام می‌پذیرد و بسیاری از عقود، مخلوق قصد و اراده او است.

۲-۲- شخص و شخصیت حقوقی

یکی از ضرورت‌های زندگی اجتماعی امروز؛ وجود شخص حقوقی است زیرا اداره جامعه و جریان کارها به گونه‌ای شایسته، بدون وجود حکومت، دولت و سایر نهادها و بنیادهای حکومتی و تخصیص پاره‌ای اموال به آنها و تأسیس شرکت‌های تجاری و مؤسسات غیرتجاری، اعم از انتفاعی و غیرانتفاعی، امکان‌پذیر نیست. قانون‌گذار نه فقط از منافع فرد به عنوان شخص حمایت می‌کند بلکه منافع گروه‌ها و اجتماعات بشری را که برای وصول به هدف‌های مشترک تشکیل می‌شوند نیز مورد حمایت قرار می‌دهد. این گروه‌ها برای نیل به اهداف و توسعه فعالیت‌های خود باید بتوانند اعمال لازم برای زندگی حقوقی را اعم از تملک و اداره اموال، اقامه دعوی یا دفاع از دعاوی مطروحه انجام دهند. نمی‌توان پذیرفت که هر یک از اعضای گروه در تمامی اعمال لازم برای نیل به هدف‌های گروه شرکت نماید یا همگی با هم آنها را انجام دهند. برای آن که این

گروه‌ها بتوانند طرف حق و تکلیف قرار گیرند باید برای آن‌ها شخصیتی متمایز و مجزا از شخصیت اعضای‌شان قائل شد و به آن‌ها اجازه داد که به وسیله نمایندگان صلاحیت‌دار خود اعمال لازم برای زندگی حقوقی را انجام دهند. از این رو در حقوق کشورها، علاوه بر شخص طبیعی که صاحب حق و تکلیف است؛ شخص حقوقی نیز شناخته شده است که می‌تواند مانند شخص حقیقی صاحب حق و عهده‌دار تکلیف گردد (همان، ۱۶۰).

قانون‌گذار ایران نه فقط برای بعضی از گروه‌ها و اجتماعات بشری شخصیت حقوقی قائل شده است، پاره‌ای از اموال را نیز مانند موقوفه از شخصیت حقوقی برخوردار کرده و به مسئولان حفظ و اداره آن‌ها اجازه داده است به نام شخص حقوقی مزبور تصمیمات لازم را اتخاذ نمایند. علاوه بر آن برای انسان قبل از تولد و بعد از فوت نیز قائل به نوعی شخصیت حقوقی ناقص شده است (صفار، پیشین، ۱۰۱). بدین لحاظ اگر چه وجود و حیات حقوقی شخص حقیقی با تولد آغاز می‌شود اما در دوران جنینی نیز می‌تواند دارای حق باشد، چنان‌که ماده ۹۵۷ قانون مدنی حمل را متمتع از حقوق مدنی می‌داند مشروط بر این که زنده متولد شود و ماده ۸۵۱ این قانون نیز با همین شرط وصیت به نفع او را صحیح و مؤثر می‌شناسد؛ اما تثبیت این شخصیت منوط به زنده متولد شدن حمل می‌باشد. از سوی دیگر اگر چه انسان با فوت، شخصیت حقیقی خود را از دست می‌دهد ولی شارع، نوعی شخصیت حقوقی ناقص برای او فرض می‌کند که بر اساس آن واجد بعضی از جنبه‌های مثبت حقوق می‌شود اما تکلیفی بر او بار نمی‌گردد (صفار، ۱۳۹۰: ۱۰۴).

در حقوق ایران تبصره ۲ ماده ۴۹۴ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۷۰/۰۹/۰۷ که وضع آن بر اساس این طرز تلقی بوده و مصداق شناسایی این شخصیت می‌باشد؛ در خصوص دیه جنایتی که بر مرده مسلمان واقع می‌شود اعلام می‌داشت: «دیه مذکور در این ماده به عنوان میراث به ورثه نمی‌رسد، بلکه مال خود میت محسوب شده و بدهی او از آن پرداخت می‌گردد.» (همان، ۱۰۵). این امر در قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲/۰۲/۱۱ نیز در تبصره ماده ۷۲۲ بدین نحو بیان شده است: «دیه جنایت بر میت به ارث نمی‌رسد بلکه متعلق به خود میت است که در صورت مدیون بودن وی و عدم کفایت ترکه، صرف پرداخت بدهی او می‌گردد و در غیر این صورت برای او در امور خیر صرف می‌شود».

با توجه به اهمیت و نقش روزافزون و قابل توجه اشخاص حقوقی در زندگی و اعمال حقوقی جامعه به طور اعم و انعقاد عقود متعدد به عنوان موضوع اصلی این مقاله، شناخت دقیق مفهوم و ماهیت این اصطلاح ضروری می‌نماید.

۳- تأثیر شخصیت حقوقی طرف عقد در قرارداد

امروزه در زندگی اجتماعی و حیات حقوقی جوامع دو دسته از اشخاص وجود دارند. اشخاص حقوقی در کنار اشخاص حقیقی و به موازات آن‌ها در جامعه به ایفای حقوق و تکالیف خود می‌پردازند. حیات حقوقی این اشخاص، رفع نیازها و اداره امور آن‌ها مستلزم این است که به اعمال حقوقی و انعقاد قراردادهای مختلف مبادرت نمایند. به لحاظ این‌که غالباً اموال و امکانات این اشخاص به واسطه تجمع و همگرایی اموال، اشخاص و اهداف مختلف، گسترده‌تر از اشخاص حقیقی است؛ حجم مبادلات آن‌ها به مراتب قابل توجه‌تر از این افراد می‌باشد (شهیدی، ۱۳۸۲: ۹۱). بر این اساس میزان قابل توجهی از قراردادها توسط این اشخاص و در راستای اهداف آن‌ها منعقد می‌گردد. با توجه به این‌که بر اساس قواعد عمومی قراردادهای اهلیت طرفین و قصد و رضای آن‌ها از شرایط اساسی صحت هر معامله می‌باشد؛ شخص حقوقی طرف قرارداد می‌بایست برای انعقاد آن واجد اهلیت باشد و عقد با قصد و رضای او منعقد شده باشد (عدل، ۱۳۷۳: ۱۲۴).

عناصر اهلیت شخص حقیقی قابل انطباق با شخص حقوقی و ماهیت آن نمی‌باشد بدین جهت بلوغ، عقل و رشد در خصوص این شخص قابل تحقق نیست. اهلیت شخص حقوقی مستلزم ایجاد و شناسایی شخصیت اعتباری آن است. به لحاظ ماهیت اعتباری این شخصیت، به محض ایجاد آن از اهلیت تام نوع خود برخوردار می‌گردد در حالی‌که اشخاص حقیقی ممکن است به لحاظ صغر، سفاهت یا جنون فاقد اهلیت استیفاء باشند. از سوی دیگر اشخاص حقوقی از حقوق و تعهدات ویژه طبیعت انسان برخوردار نیستند. همچنین اهلیت آن‌ها محدود به قانون و اساسنامه است. اداره امور شخص حقوقی توسط نمایندگان آن انجام می‌پذیرد. حدود اختیارات این نمایندگان بر اساس قانون، اساسنامه و مصوبات هیأت مدیره تعیین می‌شود. خروج نماینده از اختیارات اعطایی و نیز فعالیت‌های مغایر با تخصص شخص حقوقی سبب خلل در صحت قراردادهای این شخص

می‌گردد (عمید، ۱۳۷۴: ۲۱۱). از سوی دیگر ضوابط خاص حاکم بر معاملات اشخاص حقوقی عمومی، تشکیل و بقای قراردادهای عمومی و اداری را تابع شرایط خاص می‌نماید.

۴- اهلیت شخص حقوقی

اصولاً اشخاص حقوقی از کلیه حقوق و تکالیف برخوردار می‌باشند. این امر در ماده ۵۸۸ قانون تجارت مصوب ۱۳۱۱ مورد شناسایی قانون‌گذار قرار گرفته است. در خصوص اشخاص حقیقی، اصل بر صلاحیت و اهلیت آنها است و عدم اهلیت آنان خلاف اصل و امری استثنایی است؛ زیرا اهلیت، لازمه شخصیت انسان است و محروم ماندن از حقوق مدنی و عدم اهلیت با دو اصل «آزادی» و «تساوی در برابر قانون» منافات دارد (کاتوزیان، ۱۳۸۳: ۱۲۳)؛ اما در مورد اشخاص حقوقی، پذیرش قاعده «استثنایی بودن عدم اهلیت» مورد اختلاف نویسندگان حقوق مدنی است. قائلین به نظریه فرضی بودن شخص حقوقی معتقدند این اشخاص فقط برای اموری اهلیت دارند که قانون‌گذار برای‌شان در آن امور اهلیت شناخته است و در نتیجه معتقدند که در مورد این اشخاص برخلاف انسان عدم اهلیت، اصل و اهلیت استثنایی است. به نظر می‌رسد بر اساس حکم مقرر در ماده ۵۸۸ قانون تجارت، قاعده «استثنایی بودن عدم اهلیت» را در مورد اشخاص حقوقی نیز باید پذیرفت. موارد استثنایی عدم اهلیت شخص حقوقی در این بند بررسی می‌شود (معین، ۱۳۸۲: ۱۵۹).

۵- تأثیر تغییرات شخصیت در قراردادها

به عنوان یک اصل اساسی، برای انعقاد تمام قراردادها وجود شخصیت و برخورداری متعاقدان از اهلیت ضروری می‌باشد. فقدان این اهلیت موجب ممنوعیت شخص از تصرف و انجام اعمال حقوقی است که این حالت را در اصطلاح فقهی حجر می‌نامند (کاتبی، ۱۳۶۸: ۲۵۴)؛ اما پاره‌ای از قراردادها علاوه بر این که در حدوث یعنی ایجاد به طرف‌های دارای اراده معتبر نیاز دارند، بقای عقد نیز منوط به وجود اشخاص دارای اراده معتبر و قانونی می‌باشد. از سوی دیگر شخصیت و اهلیت اشخاص، اعم از حقیقی و حقوقی همواره ثابت نیست (اسکینی، ۱۳۷۸: ۲۹۷). تغییر در

احوال شخصیه انسان و عناصر تشکیل دهنده اهلیت اشخاص حقوقی ممکن است سبب عدم اهلیت تصرف شخص و در نتیجه زوال جزئی شخصیت گردد یا موجب پایان آن و فقدان اهلیت تمتع می شود.

۶- تغییر اهلیت تصرف طرف قرارداد

اهلیت استیفاء که در زبان فقهای امامیه به «اهلیت تصرف یا تکسب» معروف است، به معنای شایستگی شخص برای انعقاد معاملات مربوط به اموال خود و یا سایر اعمال حقوقی در ارتباط با خویشتن است. در اصطلاح فقهی، شخصی را که دارای اهلیت استیفاء نیست «محجور» می نامند. اصولاً در غالب انواع قراردادها تداوم عقد نیازمند شرایط خاصی نیست اما در برخی عقود تغییر در اهلیت متعاملین موجب انفساخ قرارداد می گردد ضمن این که زوال حجر و برخورداری محجور از اهلیت نیز ممکن است بر قراردادهای منعقد شده توسط ولی یا قیم تأثیرگذار باشد (کیانی، ۱۳۵۱: ۲۰۶). در این قسمت به بررسی تأثیر رفع یا بروز حجر در طرف عقد پس از انعقاد قرارداد می پردازیم.

۷- رفع حجر طرف عقد

محجورین به واسطه نماینده قانونی یا قضایی خود مانند ولی، وصی، قیم یا امین به اعمال حقوقی مبادرت می نمایند. در اثر اختیار قانونی نمایندگان مذکور، آثار قراردادهای منعقد شده توسط آنان در اموال و حقوق مالی محجور بروز می کند. اختیار و سمت مزبور که به موجب قانون و به لحاظ وضعیت خاص محجور و عدم اهلیت او ایجاد شده است (نصیری، ۱۳۸۳: ۱۶۷)، با زوال حجر وی که ناشی از بلوغ صغیر، رشد سفیه یا افاقه مجنون می باشد، خاتمه می یابد.

ماده ۱۲۵۳ قانون مدنی در خصوص قیمومت مقرر می دارد: «پس از زوال سببی که موجب تعیین قیم شده، قیمومت مرتفع می شود». در این خصوص در مورد سرنوشت قراردادهای منعقد شده توسط نمایندگان محجور، اختلاف نظر وجود دارد. در خصوص موردی که ولی قهری یا قیم، مال محجور را اجاره می دهد و در خلال مدت، صغیر بالغ می شود یا محجور، تغییر وضع می دهد

مشهور است که اجاره تا زمانی که حجر وجود دارد صحیح و برای بعد از آن غیر نافذ و موکول به اجازه او است (حسنی، ۱۳۸۸: ۱۴۵).

پذیرفتن این نظر با همه شهرتی که دارد، دشوار است زیرا موضوع اجاره انتقال منافع است و در زمره اعمال اداری محسوب می‌شود. قیم و ولی قهری نیز مأمور اداره اموال محجور هستند؛ بنابراین اگر در مقام اداره مال محجور، ملک او را اجاره بدهند و در خلال مدت، حجر از بین نبرد نمی‌توان ادعا کرد که اجاره فضولی است زیرا در زمان انعقاد قرارداد، سرپرست محجور در حدود صلاحیت خویش اقدام کرده است. این امر در خصوص عقود تملیکی قابل دفاع است زیرا در این دسته از قراردادها اثر مستقیم عقد، ایجاد حق عینی یا انتقال مالکیت یا سایر حقوق عینی است حتی اگر عقد، مستمر و موضوع آن منفعت و ذاتاً با عامل زمان درآمیخته باشد؛ اما در عقود عهدی، تعهد مستقر بر ذمه مولی علیه، پس از رفع حجر به سبب زوال ولایت و سمت ولی یا قیم ساقط می‌گردد. در این خصوص استدلال اداره حقوقی قوه قضاییه قابل تأمل است: بر اساس نظریه مشورتی اداره مذکور، استقرار ولایت برای پدر و جد پدری نسبت به مولی علیه تا زمانی است که مولی علیه کبیر و رشید نشده است. پس از رسیدن به سن رشد و تحقق کبارت، موجبی برای دخالت ولی قهری نیست و کبیر می‌تواند رأساً در امور خود مداخله نماید (نصیری، ۱۳۸۳: ۱۷۲). با این توصیف نمایندگی قانونی موضوع ماده ۱۱۸۳ قانون مدنی صرفاً محدود به زمان ولایت و تا حد کبر و رشد می‌باشد و هر نوع وکالت‌نامه که از طرف ولی قهری برای امور مولی علیه تنظیم شده باشد صرفاً تا همان زمان معتبر و قابل استفاده است اعم از این که واجد مدت بوده یا بلاعزل باشد. به نظر می‌رسد اگر چه با رفع حجر، سمت ولی یا قیم پایان می‌یابد اما قرارداد منعقد شده باطل نیست بلکه نیازمند اذن مجدد یا تنفیذ می‌باشد (طباطبایی یزدی، ۱۳۶۰: ۲۳۱). این دیدگاه از جهت حفظ حقوق ثالث، موافق اصل صحت قراردادها است.

۸- زوال اهلیت طرف عقد

در غالب انواع قراردادها پس از انعقاد صحیح قرارداد، آثار حقوقی عقد ایجاد شده و تداوم آن نیازمند شرایط خاصی در طرفین نیست. عقود لازم، تملیکی و آنی در زمره این قراردادها می‌باشند.

اما در دسته‌ای از قراردادهای مانند عقود جایز ادامه آثار حقوقی قرارداد و بقای ماهیت اعتباری ایجاد شده، مستلزم وجود طرف‌های دارای اراده معتبر است. در عقد جایز ضمن این که هر یک از طرفین می‌تواند هر وقت بخواهد آن را فسخ کند با فوت یا حجر هر یک از آن‌ها عقد، منفسخ می‌گردد. علاوه بر این در عقود عهدی که نتیجه قرارداد، ایجاد، انتقال یا سقوط تعهد است در خصوص تعهدهایی که وابسته به شخصیت یکی از دو طرف است و مباشرت در اجرای تعهد قید رابطه حقوقی می‌باشد، مرگ یا حجر متعهد یا طلبکار موجب سقوط تعهد و انفساخ عقد می‌گردد. در این بند به عوامل موجب زوال اهلیت می‌پردازیم.

۸-۱- عارض شدن جنون

عقل، جنون و مجنون را در مباحث مربوط به اهلیت متعاقدان معنا نمودیم. جنون، اقسام و درجات فراوان دارد. معروف‌ترین تقسیم آن در عبارت فقها، تقسیم جنون به ادواری و اطلاق یا دائمی می‌باشد. در حقوق ایران قانون‌گذار میان درجات مختلف جنون قائل به تفکیک و تمایز نشده و مقرر می‌دارد: «جنون به هر درجه که باشد موجب حجر است» (شهیدی، ۱۳۳۴: ۲۴۲). مجنون، فاقد درک و تمیز و در نتیجه فاقد اراده حقوقی بوده و تمام اعمال حقوقی او باطل است. این قاعده مربوط به انعقاد قرارداد در حالت جنون است اما موضوع این بحث بروز جنون پس از عقد است. این امر از عوامل انحلال عقود جایز می‌باشد. اگر چه ماده ۹۵۴ قانون مدنی که می‌گوید: «کلیه عقود جایزه به موت احد طرفین منفسخ می‌شود همچنین به سفه در مواردی که رشد معتبر است» (طاهری، ۱۳۵۶: ۲۱۶)، در بیان موارد انفساخ عقد جایز از جنون نام نبرده است اما اساتید حقوق، معتقدند که در متن قانون بعد از کلمه «موت» واژه «جنون» وجود داشته که در استنساخ از قلم افتاده است. نحوه تنظیم ماده مزبور این امر را می‌رساند؛ زیرا اگر چنین نبود برای ذکر «هم‌چنین به سفه در مواردی که رشد معتبر است» مناسبتی وجود نداشت؛ چرا که بین موت و سفه شباهتی نیست تا جمله مزبور را توجیه کند. علاوه بر آن وقتی عقد جایز به سفه منفسخ می‌شود به طریق اولی به جنون نیز منفسخ می‌گردد؛ زیرا جنون به هر درجه که باشد موجب حجر است (قلی زاده، ۱۳۸۳: ۸۷).

در میان قراردادهای لازم نیز در نکاح، عارض شدن جنون در مرد پس از عقد، به زن حق فسخ قرارداد را می‌دهد. در خصوص اجرای قراردادها و ایفای تعهدات قراردادی، قانون‌گذار به منظور حمایت از حقوق محجور، تأدیه دین قراردادی یا تحویل موضوع قرارداد به متعهدله فاقد اهلیت را نامعتبر دانسته است. بر این اساس در صورت انفساخ عقود همچون عاریه و ودیعه به علت حجر معیر یا مودع، رد مورد قرارداد به محجور، رافع مسئولیت متعهد نیست (الغزالی، ۲۰۰۶: ۹۴).

۸-۲- بیماری (مرض متصل به موت)

فقهای امامیه معمولاً در کتاب حجر شش سبب را به‌عنوان اسباب حجر ذکر می‌کنند که عبارت‌اند از صغر، سفه، جنون، افلاس، مرض متصل به موت و رقیت (بردگی). در ماده ۱۲۰۷ قانون مدنی اسباب حجر به سه عنوان صغر، جنون و سفه محدود شده است؛ زیرا حجر ناشی از این سه سبب به واسطه نقص قوای عقلی و به تعبیر دیگر فقدان یا عدم کفایت اراده پدید می‌آید و این امر لزوم حمایت از شخص محجور را ایجاب می‌کند.

در خصوص وضعیت بیمارانی که در مرض متصل به مرگ خود اقدام به تقسیم دارایی خود می‌نمایند. در فقه اختلاف نظر وجود دارد. برخی آن‌ها را از اصناف محجوران به شمار می‌آورند و گروهی قائل به جواز تصرفات آن‌ها در تمام اموال خود می‌باشند. در حقوق موضوعه، قانون مدنی در بیان اسباب حجر و انواع محجورین از بیماران و مرض متصل به موت نامی نبرده است (کیانی، ۱۳۵۱: ۲۶۹). به نظر می‌رسد با توجه به اصل تسلیط و مالکیت مریض و برخوردار از حق هرگونه تصرف مالکانه در اموال خود و استثنایی بودن حجر که نیازمند نص است و با توجه به سکوت قانون‌گذار در مقام بیان می‌توان گفت در حقوق ایران مرض متصل به موت از اسباب حجر به شمار نمی‌آید و بروز آن تأثیری در قرارداد و حقوق و تعهدات ناشی از آن ندارد.

۹- زوال شخصیت طرف قرارداد

یکی از حالت‌های تغییر در شخصیت اشخاص، از بین رفتن و سلب شخصیت آنان است. این امر در شخص حقیقی با فوت و در اشخاص حقوقی به سبب انحلال واقع می‌گردد. وجود شخص

حقیقی با مرگ پایان می‌پذیرد. انسان با مرگ، شخصیت خود را از دست می‌دهد و دیگر نمی‌تواند صاحب حق و تکلیف گردد. فوت ممکن است ناشی از مرگ جسمی یا مغزی باشد یا به موجب فرض و حکم قانون‌گذار، در این بند انواع فوت و آثار آن مورد بررسی قرار می‌گیرد.

فوت انسان یا واقعی و طبیعی است که به صورت مرگ جسمی یا مغزی رخ می‌دهد و یا فرضی و ناشی از حکم قانون‌گذار (ساکت، ۱۳۷۰: ۲۹۸). مرگ یک پدیده طبیعی و زیست‌شناسی است که احراز وقوع آن یک قضاوت بالینی و در صلاحیت کارشناسان پزشکی می‌باشد. مرگ از نظر پزشکی عبارت است از توقف کامل و بی بازگشت اعمال حیاتی که معمولاً با از کار افتادن قلب و در پی آن، مرگ سلول‌های مغزی فرا می‌رسد و سبب می‌شود تنفس، حس و حرکت نیز از بین برود (ساروجانی، ۱۳۷۵: ۱۸۳). قبل از پیشرفت‌های اخیر علم پزشکی، توقف ضربان قلب و تنفس، نشان دهنده وقوع مرگ بود اما امروزه از یک طرف با امکان شوک قلبی و دستگاه تنفس مصنوعی، دیگر ایست خود به خودی ضربان قلب یا فعالیت تنفسی در هر شرایطی نمی‌تواند معیار مرگ باشد و از سوی دیگر در دنیای پزشکی با موضوعی به نام مرگ مغزی رو به رو هستیم که در آن فعالیت‌های مغز به طور کامل متوقف شده در حالی که ضربان قلب ادامه دارد. در قوانین، تعریفی از مرگ ارائه نشده است.

در نظام قانونی ایران، در سال ۱۳۷۹ ماده واحده «قانون مربوط به پیوند اعضا از بیماران فوت شده یا بیمارانی که مرگ مغزی ایشان مسلم است» به تصویب مجلس شورای اسلامی رسید و آیین‌نامه اجرایی آن در سال ۱۳۸۱ توسط هیأت وزیران تهیه و تنظیم شد. بر اساس ماده یک آیین‌نامه مذکور مرگ مغزی عبارت است از «قطع غیر قابل برگشت کلیه فعالیت‌های مغزی کورتیکال، قشر مغز، ساب کورتیکال (لایه زیر قشر مغز) و ساقه مغزی، به طور کامل». در متن ماده واحده موصوف، اجازه پیوند اعضا از بیمارانی که مرگ مغزی آنان بر طبق نظر کارشناسان خبره، مسلم باشد مشروط به وصیت وی یا موافقت ولی میت شده است (امامی، ۱۳۶۸: ۲۶۲). کلمه وصیت و ولی میت در متن قانون می‌تواند بر فوت قلمداد شدن این نوع مرگ دلالت داشته باشد؛ زیرا عمل به مفاد وصیت زمانی مطرح می‌شود که فرد فوت کرده باشد. از سوی دیگر طبق تبصره ۳ این قانون، پزشکان عضو تیم پیوند از جهت جراحات وارده بر میت مشمول دیه نیستند (جعفری لنگرودی، ۱۳۸۰: ۲۳۹). شمول این تبصره بر جراحات وارد بر بیمار مرگ مغزی توسط تیم پزشکی مستلزم پذیرش این

حالت به عنوان موت می‌باشد اما قانون ایران برخلاف برخی کشورها مانند بلژیک، فرانسه، دانمارک و انگلستان، در این خصوص صراحت ندارد. به نظر می‌رسد به دلیل عدم صراحت قانون و مشخص نبودن موضع قانون‌گذار، تنها در محدوده تجویز قانون یعنی قطع عضو بیمار دچار مرگ مغزی جهت پیوند آن به بیماران نیازمند می‌توان اقدام نمود و امکان قطع سیستم‌های کمک‌کننده تنفس تا زمان توقف طبیعی ضربان قلب و تنفس وجود نخواهد داشت.

قانون‌گذار، نهادی به نام موت فرضی پیش‌بینی کرده است. موت فرضی مربوط به غایب مفقودالاثَر است و او کسی است که غیبت طولانی کرده و حیاتش مشکوک است و با شرایطی که در قانون مقرر شده است، حکم به موت فرضی او می‌شود. ماده ۱۰۱۱ قانون مدنی در این خصوص مقرر می‌دارد: «غایب مفقودالاثَر کسی است که از غیبت او مدت بالنسبه مدیدی گذشته و از او به هیچ وجه خبری نباشد». چنین کسی دارای وضع حقوقی خاصی است و حقوق و تکالیف خاصی برای او در قانون پیش‌بینی شده است که در دو بخش مالی و غیرمالی و در مرحله قبل از صدور حکم موت فرضی و پس از صدور این حکم قابل‌بررسی است (ذهنی تهرانی، ۱۳۷۳: ۲۲۲). در امور غیرمالی موضوع طلاق همسر غایب مورد توجه مقنن واقع شده است. هرگاه شخص چهار سال تمام غایب مفقودالاثَر باشد زن او می‌تواند از دادگاه تقاضای طلاق نماید. در این صورت دادگاه با نشر آگهی به صورت مقرر در ماده ۱۰۲۹ قانون مدنی و پس از گذشت مدت یک سال از انتشار اولین آگهی و عدم وصول خبری از غایب، حکم به طلاق زن صادر می‌کند. در امور مالی نیز بعد از احراز مفقودالاثَر بودن شخص، دادگاه برای اداره اموال او امینی تعیین می‌کند و در مرحله بعد با رعایت مواد ۱۰۲۵ و ۱۰۲۶ قانون مدنی و مواد ۱۳۸ و ۱۳۹ قانون امور حسبی، با درخواست ورثه از دادگاه، دارایی غایب به تصرف موقت آنان داده می‌شود. در نهایت بعد از گذشت مدتی از تاریخ آخرین خبر غایب که پس از آن عادتاً چنین شخصی زنده نمی‌ماند، دادگاه حکم موت فرضی او را صادر می‌کند. این مدت حداقل سه و حداکثر ده سال می‌باشد.

۱۰- آثار فوت

با تحقق موت اعم از حقیقی (طبیعی) یا فرضی، آثار حقوقی مهمی بر آن مترتب می‌گردد. موارد ذیل را می‌توان در خصوص آثار فوت بیان نمود.

الف) زوال شخصیت: مهم‌ترین اثر حقوقی فوت اعم از طبیعی و فرضی، خاتمه یافتن قابلیت برخورداری از حقوق و تکالیف در انسان است (عدل، ۱۳۷۳: ۲۱۶). البته در موت فرضی چنانچه پس از صدور حکم موت و دادن اموال به تصرف قطعی ورثه، غایب پیدا شود بطلان حکم موت فرضی کشف می‌شود و وضعیت غایب به حالت قبل باز می‌گردد.

ب) تعیین ورثه و زمان قطعی انتقال قهری اموال و دارایی به ورثه و موصی‌له: با توجه به این که شرط وراثت، زنده بودن در حین فوت مورث است؛ با فوت شخص، آن تعداد از ورثه که در لحظه وقوع مرگ او زنده هستند یا حداقل نطفه آنها منعقد شده است جزء ورثه محسوب می‌شوند. در نتیجه اموال و دارایی متوفی به ورثه و در مورد وصیت به وصی منتقل می‌شود (عمید، ۱۳۷۴: ۲۹۵).

ج) سقوط تعهدات قائم به شخص: اصولاً و به طور معمول، تعهدات وابسته به شخصیت دو طرف نیست و امکان انتقال آن وجود دارد اما در تعهداتی که وابسته به شخصیت یکی از دو طرف است، مرگ او سبب انحلال تعهد می‌شود. در این‌گونه موارد، بقای شخصیت طلبکار یا بدهکار قید بقای تعهد نیز هست. تعهدهای وابسته به شخصیت را نمی‌توان محصور نمود؛ به عنوان نمونه حس و حرکت و تأیید این امر توسط کارشناسان پزشکی می‌باشد. در مورد مرگ مغزی به لحاظ عدم تصریح قانون‌گذار به شمول کلیه آثار حقوقی فوت بر آن، به نظر می‌رسد بقای شخصیت فرد تا زمان یقین به فوت استصحاب می‌گردد (کاتوزیان، ۱۳۸۲: ۲۱۱). بر این اساس؛ لحظه پایان شخصیت و آثار ناشی از آن، زمان قطع سیستم‌های کمک‌کننده پزشکی و ایست کامل قلب و ریه می‌باشد. به لحاظ یقین به عدم امکان بازگشت حیات مبتلایان به مرگ مغزی از نظر علم پزشکی، قانون می‌تواند با تعریف مرگ و توسعه شمول دامنه آن به مرگ مغزی، مجوز قطع سیستم‌های مذکور را اعطا نماید که در این صورت لحظه بروز مرگ مغزی با تأیید آن توسط کارشناسان پزشکی، زمان جریان آثار فوت در زندگی حقوقی فرد می‌باشد.

د) حال شدن دیون متوفی: بر اساس ماده ۲۳۱ قانون امور حسبی مصوب ۱۳۱۹ با فوت طبیعی فرد و یا صدور حکم موت فرضی او، تمامی دیون مدت‌دار وی حال می‌گردد.

ه) انحلال نکاح و تعیین ابتدای عده زوجه متوفی: با مرگ زوج یا زوجه، عقد نکاح منفسخ می‌گردد و زن متوفی می‌بایست به مدت چهار ماه و ده روز عده وفات نگه دارد. قانون ایران در خصوص انحلال نکاح با صدور حکم موت فرضی ساکت است. در فقه نیز در این خصوص تصریحی وجود ندارد بلکه هرگاه زوج اموالی داشته باشد یا شخص دیگری حاضر به پرداخت نفقه زن باشد، زوجه باید منتظر بماند، در غیر این صورت پس از چهار سال انتظار، هرگاه خبری از غایب نرسد حاکم یا ولی زوج، او را طلاق می‌دهد و زن عده وفات نگه می‌دارد. مقررات قانونی در خصوص غایب ناظر به امور مالی اوست و جریان درخواست صدور حکم موت فرضی از طرف ذی‌نفعان جنبه مالی دارد و به همین دلیل در مواد ۱۰۲۹ و ۱۱۵۶ قانون مدنی ترتیب دیگری برای طلاق زن پیش بینی شده است. بنابراین به نظر می‌رسد عدم تأثیر موت فرضی نسبت به ازدواج با اصول حقوقی بیشتر وفق دارد (ستوده، ۱۳۷۶: ۱۵۸).

و) انحلال عقود جایز: بر اساس ماده ۹۵۴ قانون مدنی، کلیه عقود جایز با موت یکی از طرفین قرارداد منفسخ می‌گردد. به نظر می‌رسد مبنای این قاعده کلی در قراردادهای مختلف متفاوت است؛ چنان که در خصوص وکالت از نظر تحلیل حقوقی، علت انفساخ عقد در صورت فوت وکیل، آن است که وکالت، نیابت در تصرف است که قابل انتقال به ورثه نیست و در مورد فوت موکل، ناشی از زوال نیابت و ارتفاع اذن می‌باشد؛ اما در هبه اگرچه قانون مدنی در ماده ۸۰۳ (انصاری، ۱۳۸۴: ۲۴۶)، اصل را بر جواز هبه قرار داده است اما وقوع فوت واهب یا متهب موجب عدم امکان رجوع از عقد یا فسخ آن می‌گردد. رهن نیز اگر چه نسبت به مرتهن جایز است اما با فوت او یا راهن، عقد منفسخ نمی‌شود. بدین لحاظ گفته شده است که اجماع بر انحلال عقد جایز در اثر فوت و جنون در مورد عقود است که مبتنی بر اذن می‌باشند؛ مانند عاریه و وکالت و در عقود تملیکی مانند هبه، چنین ادعایی نشده است. در هر صورت بنا به تصریح قانون، اصل بر این است که قراردادهای جایز با فوت یکی از طرفین عقد منفسخ می‌گردد (بهرامی، ۱۳۸۸: ۲۳۴).

ز) انحلال عقد شرکت در شرکت‌های شخص: از آنجا که در شرکت‌های اشخاص، شخصیت شریک اهمیت فراوان دارد، فوت و حجر شریک ممکن است سبب انحلال شرکت گردد. شرکت‌های اشخاص موضوع قانون تجارت به سه نوع تقسیم شده‌اند: شرکت تضامنی، نسبی و مختلط غیر سهامی.

۱۱- بررسی و تحلیل مواد ۱۹۹ الی ۲۰۱ قانون مدنی

رضا در اصطلاح حقوقی، اشتیاق و تمایل درونی است که در اثر خطور و تصور، سنجش سود و زیان، رضا و تصمیم، اجرای تصمیم برای انجام یک عمل حقوقی در انسان به وجود می‌آید که در مسیر به اراده آگاهانه و آزادانه نیاز است و نقص در آگاهی و آزادی به ترتیب منجر به اشتباه و اکراه می‌گردد و رضای حاصل در نتیجه اشتباه یا اکراه، معیوب بوده، و موجب نفوذ معامله نیست، یعنی صحیح نبوده و در مواردی باطل و در مواردی غیرنافذ است (ماده ۱۹۹ قانون مدنی).

اشتباه، پندار نادرستی است که انسان از واقعیت دارد. به عبارتی اراده آگاهانه تکوین نیافته است که از عیوب اراده بوده و موجب عدم انطباق قصد طرفین قرارداد و در نتیجه موجب بطلان یا حق فسخ می‌گردد. اشتباه وقتی موجب عدم نفوذ (فسخ یا بطلان) معامله است که مربوط به خود موضوع معامله و اوصاف اساسی آن باشد. اوصاف اساسی مجموعه ویژگی‌ها و اوصافی است که در نظر عرف، طبیعت خاص هر مال را تشکیل می‌دهد و آن را از سایرین متمایز می‌سازد. دو نوع اشتباه باطل است: اشتباه در صورت نوعیه و عرفیه و اشتباه در جنس مورد معامله. همچنین از دیدگاهی دیگر اوصاف اساسی، اوصافی است که در قصد مشترک طرفین، اساسی محسوب شود. اشتباهی که وارد قلمرو تراضی افراد می‌شود باعث بطلان عقد می‌شود. اشتباهی که وارد قلمرو تراضی افراد نمی‌شود تأثیری در عقد ندارد (ماده ۲۰۰ قانون مدنی). اشتباه هرگز موجب عدم نفوذ معامله نمی‌گردد و ممکن است حسب مورد موجب بطلان یا حق فسخ گردد یا تأثیری در معامله نداشته باشد.

اشتباه در موارد ذیل موجب بطلان معامله می‌گردد: ۱- اشتباه در نوع، ماهیت عقد (صورت نوعیه و عرفیه)، ۲- اشتباه در خود موضوع معامله و نوع، جنس، ماهیت، اوصاف اساسی (ذاتی و

جوهری) موضوع معامله (غیر از وصف اساسی همسر در نکاح)، ۳- شخص طرف معامله اگر علت (غایی و اصلی) عمده عقد باشد.

اشتباه در موارد ذیل موجب حق فسخ می گردد: ۱- اشتباه در اوصاف مهم (نه اساسی)، ارزش و مقدار مورد معامله، ۲- اشتباه در اوصاف اساسی همسر در نکاح، ۳- اشتباه در جهت و انگیزه و شخصیت اگر در عقد شرط شود و از شرط تخلف شود.

اشتباه در موارد ذیل خللی بر صحت معامله وارد نمی آورد: ۱- اشتباه در انگیزه ها و دواعی خاص طرفین معامله، ۲- اشتباه در درجات، جهت، علت و هدف عقد، ۳- اشتباه در شخص طرف معامله اگر علت عمده عقد نباشد، ۴- اشتباه در بیان و تعبیر و انتقال اراده (جلیلی، ۱۳۹۶: ۱۱۵).

اشتباه در شخص طرف، به صحت معامله خللی وارد نمی آورد مگر در مواردی که شخصیت طرف، علت عمده (علت غایی و نهایی نه علت فاعلی) عقد بوده باشد (ماده ۲۰۱ قانون مدنی). در عقود معوض علت عمده عقد سود است (نه شخصیت طرفین) بنابراین در عقود معوض اشتباه در شخصیت طرفین معامله اغلب تأثیری در عقد ندارد. مگر در موارد استثنایی از جمله:

- در مواردی که آثار و اجرای عقد به درازا می کشد؛

- در قراردادهایی که اعتبار و حسن سلوک طرف مقابل در اجرای تعهد اهمیت دارد؛

- در قراردادهایی که در آن مهارت و تخصص موضوع عقد است؛

- در شرکت های تضامنی و نسبی شخصیت شریک علت عمده عقد شرکت است (همان، ۱۱۶).

در عقود رایگان شخصیت طرفین اغلب علت عمده عقد است و اشتباه در شخصیت موجب بطلان آن می شود. در فرض اشتباه در شخص طرف معامله با فوت معامل:

- چنانکه شخص طرف معامله علت عمده عقد نباشد معامله صحیح است؛

- چنانکه شخص طرف معامله علت عمده عقد باشد و عقد از عقود معوض باشد معامله صحیح است مگر در موارد استثنایی؛

- چنانکه شخص طرف معامله علت عمده عقد باشد و عقد از عقود رایگان باشد معامله باطل است (همان، ۱۱۷).

نتیجه‌گیری

قرارداد به عنوان مفهومی اجتماعی از متداول‌ترین اعمال حقوقی و یکی از مهم‌ترین منابع ایجاد و انتقال حق و تکلیف است و بدین لحاظ، امروزه مهم‌ترین ابزار مبادله ثروت محسوب می‌شود. انعقاد قرارداد مستلزم همکاری متقابل حداقل، دو اراده انشایی است. منبع این اراده، طرف‌های عقد می‌باشند. متعاقدان یا شخص حقیقی هستند یا حقوقی و جهت انجام این عمل حقوقی می‌بایست از شخصیت و اهلیت مورد حمایت قانون برخوردار باشند. شخصیت، حالت تشخیص شخص است از حیث این‌که موضوع حقوق و تکالیف است. شاید کامل‌ترین تعریفی که می‌توان از شخصیت در مفهوم موردنظر در این پژوهش ارائه داد این است که «قابلیت حاصل از مجموعه اوصاف، خصوصیات و ویژگی‌هایی که وضع، هویت و موقعیت حقوقی شخص را روشن ساخته و حقوق و تکالیف او را در تمامی سطوح اجتماع تعیین می‌کند، شخصیت نامیده می‌شود». شخصیت حقوقی ناشی از شناسایی قانون یا خردمندان جامعه بوده و عنصر اساسی تشکیل دهنده آن اراده و اعتبار آن‌هاست در حالی که قابلیت برخوردار بودن از حقوق و تکالیف در انسان، ذاتی، همزاد و ملازم او می‌باشد. این قابلیت، نتیجه احوال شخصیه است که متشکل از اهلیت و وضعیت می‌باشد. وضعیت یا وضع عبارت است از هر حالتی در شخص که قانون آن‌ها را مورد توجه قرار داده و به موجب آن برای اشخاص، حقوق و تکالیفی را تعیین می‌کند. تابعیت، ازدواج، رشد، جنون، دین، شغل، مقام و... از مصادیق وضعیت است. اهلیت در معنای اعم «شایستگی قانونی شخص برای دارا بودن یا اجرای حق و تکلیف» معنا شده است.

شخصیت در معنای ارائه شده، مفهومی است انتزاعی و ذهنی که نوع حقیقی و تکالیف است و غیرقابل سلب، انفکاک و انتقال، واحد و تجزیه‌ناپذیر می‌باشد. برخوردار بودن از شخصیت، آثار و نتایج دارد که عبارتند از: برخوردار بودن شخص از حقوق و تکالیف، دارایی، حقوق مربوط به شخصیت و استقلال حقوق و تعهدات شخص حقوقی از اعضای آن، شخصیت مانند هر پدیده و موضوع حقوقی دارای نقطه آغاز و پایانی است. نقطه آغاز شخصیت حقیقی، لحظه تولد انسان است و تولد هنگامی صورت می‌گیرد که طفل به طور کامل از بدن مادر، زنده خارج شده باشد اگر چه دقیقاً حیات او چندان طول نکشد. قانون‌گذار برای جنین نیز نوعی شخصیت حقوقی

ناقص اعتبار نموده است که بر اساس آن حمل از حقوق مدنی برخوردار می‌گردد. البته این حقوق، متزلزل و زنده متولد شدن حمل، شرط استقرار و تثبیت آن است. از سوی دیگر شخصیت جنین به لحاظ آن که نمی‌تواند دارای تکلیف باشد ناقص است. نقطه پایان شخصیت حقیقی زمان مرگ انسان است. مرگ اقسامی دارد که عبارتند از: مرگ طبیعی یا حقیقی و مرگ مغزی، موت حکمی یا مدنی و موت فرضی. موت حکمی که در گذشته مورد پذیرش برخی نظام‌های حقوقی بود و در حقوق اسلام نیز در خصوص مرتد فطری اجرا می‌شود و از نظر حقوقی دارای آثار و احکام موت واقعی بود، امروزه در نظام حقوق موضوعه، جایگاهی ندارد اما نهادی به نام موت فرضی در نظام حقوقی پیش‌بینی شده است. موت فرضی در خصوصی کسی است که حیات او به علت غیبت طولانی مشکوک باشد که در صورت وجود شرایط مقرر قانونی، دادگاه حکم موت فرضی فرد را صادر و اعلام می‌نماید. در خصوص مرگ طبیعی نیز آنچه در دنیای پزشکی امروز به عنوان مرگ مغزی شناخته می‌شود در نظام حقوقی و قوانین به صراحت به عنوان نقطه پایان شخصیت انسان و خاتمه حقوق و تعهدات او شناخته نشده است. بر این اساس پیشنهاد می‌شود قانون‌گذار تعریفی جامع از مرگ ارائه و در خصوص انواع آن و شمول دامنه فوت طبیعی به پدیده مرگ مغزی به صراحت اعلام نظر نماید.

اشخاص بر اساس اصل حاکمیت اراده جهت دستیابی به اهداف و منافع خود اقدام به انعقاد قراردادهای مختلف می‌نمایند. به لحاظ تفاوت در ضوابط حاکم بر معاملات اشخاص حقیقی و حقوقی خصوصاً اشخاص حقوقی عمومی، نوع شخصیت طرف عقد بر انعقاد قرارداد و اجرای آن تأثیرگذار است. در مواردی که طرف‌های عقد از اشخاص حقیقی هستند. اگر چه غالباً وجود شرایط مقرر در قانون مدنی در خصوص اهلیت و قصد و رضای طرفین برای صحت عقد کافی است؛ اما وجود برخی ویژگی‌ها و وضع خاص طرف عقد مانند تابعیت خارجی و دین وی در اهلیت و حقوق او مؤثر است مانند ممنوعیت اتباع بیگانه از تملک اموال غیرمنقول در ایران.

اشتباه در شخص طرف قرارداد به مفهوم تصور خلاف واقع هر کدام از متعاقدان است نسبت به شخصیت یا یکی از اوصاف اساسی شخصی که طرف قرارداد می‌باشد و تأثیر آن که ممکن است سبب بطلان عقد شود یا عدم نفوذ آن و یا اعطای اختیار فسخ معامله به فرد مشتبه، منوط به وجود شرایطی است که عبارتند از: ورود اشتباه در قلمرو و تراضی، مهم و اساسی بودن اشتباه و علت

عمده عقد بودن شخصیت یا صفت خاص طرف عقد در انعقاد قرارداد. اصولاً در قراردادهای در هر مورد که ملاحظه شخصیت یا وصف برجسته خاصی در طرف عقد محرک اصلی طرف دیگر در انعقاد قرارداد باشد معلوم می‌شود که شخصیت او علت عمده عقد بوده است.

بر اساس یافته‌های پژوهش به نظر می‌رسد اگر چه قرارداد غالباً وسیله تصرف شخص در اموال می‌باشد. اما ضمن این که برخورداری و استفاده از این حق نیازمند وجود اراده معتبر و شخصیت مورد حمایت قانون می‌باشد؛ گاه تداوم این اراده معتبر در تمام مدت قرارداد ضروری است. از سوی دیگر ضوابط خاص حاکم بر اعمال حقوقی هر یک از طرف‌های عقد می‌تواند سبب خلل در قراردادهای منعقد شده با آن گردد و در نهایت آن‌که شخصیت طرف قرارداد، اعتبار و ویژگی‌های او در بسیاری موارد و در اجرای بسیاری از تعهدات سهمی مؤثر دارد و اشتباه در خصوص وی یا اوصاف مورد نظر طرف او می‌تواند سبب خلل در اراده و عدم تطابق میان آن‌چه در عالم واقع ایجاد شده با قصد و اراده وی گردد. بدین لحاظ برخلاف آن‌چه در ابتدا به نظر می‌رسد شخصیت طرف قرارداد اهمیت و تأثیر قابل توجهی در حقوق قراردادهای دارد و رویه غالب محاکم حقوقی اعتقاد بر این موضوع دارند و از آن تبعیت می‌نمایند.

فهرست منابع
الف) منابع فارسی
کتب

۱. آریان پور کاشانی، منوچهر، (۱۳۸۸)، فرهنگ آریان پور، جلد دوم، چاپ هشتم، تهران: نشر الکترونیکی و اطلاع رسانی جهان رایانه امین.
۲. ابوالحمد، عبدالحمید، (۱۳۵۵)، حقوق اداری، جلد اول، چاپ دوم، تهران: شرکت سهامی.
۳. اسکینی، ربیعا، (۱۳۷۸)، حقوق تجارت شرکت‌های تجاری، جلد اول، چاپ سوم، تهران: انتشارات جنگل.
۴. افتخاری، جواد، (۱۳۷۹)، اشخاص و تکالیف آنها، چاپ اول، تهران: انتشارات ققنوس.
۵. افتخاری، جواد، (۱۳۸۲)، کلیات عقود و حقوق تعهدات، چاپ اول، تهران: نشر میزان.
۶. امامی، سید حسن، (۱۳۵۶)، حقوق مدنی، جلد چهارم، چاپ ششم، تهران: انتشارات جنگل.
۷. امامی، سید حسن، (۱۳۳۸)، حقوق مدنی، چاپ هشتم، تهران: اسلامیه.
۸. انصاری، مسعود، (۱۳۸۴)، کلیات عقود و قراردادها، چاپ اول، تهران: نشر میزان.
۹. بهرامی، بهرام، (۱۳۸۸)، عقد اجاره، چاپ دوم، تهران: نگاه بینه.
۱۰. بهرامی، بهرام، (۱۳۷۷)، معاملات فضولی، تهران: روزنامه رسمی کشور.
۱۱. جعفری لنگرودی، محمدجعفر، (۱۳۸۱)، ترمینولوژی حقوق، چاپ دوازدهم، تهران: گنج دانش.
۱۲. جعفری لنگرودی، محمدجعفر، (۱۳۹۰)، ترمینولوژی حقوق، جلد اول، چاپ بیست و سوم، تهران: گنج دانش.
۱۳. جلیلی، امیرعلی، (۱۳۹۶)، مجموعه قوانین دست نویس قانون مدنی، چاپ هفتم، تهران: انتشارات شریف.
۱۴. حائری، مسعود، (۱۳۷۲)، اصل آزادی قراردادها، چاپ دوم، تهران: انتشارات کیهان.
۱۵. حبیب زاده، محمدکاظم، (۱۳۹۰)، اصول حاکم بر قراردادهای دولتی، جلد دوم، چاپ اول، تهران: آواری نور.
۱۶. حسینی، حسن، (۱۳۸۸)، حقوق تعاونی‌ها، چاپ دوم، تهران: سمت.
۱۷. درویش خادم، بهرام، (۱۳۷۰)، معامله به قصد فرار از دین، چاپ اول، تهران: انتشارات کیهان.
۱۸. دمرچیلی، محمد؛ حاتمی، علی؛ قرائی، محسن، (۱۳۸۸)، قانون تجارت در نظم حقوقی کنونی، چاپ نهم، تهران: دادستان.
۱۹. دهخدا، علی‌اکبر، (۱۳۷۷)، لغت‌نامه دهخدا، چاپ دوم از دوره جدید، تهران: نشر دانشگاه تهران.
۲۰. ذهنی تهرانی، محمد جواد، (۱۳۷۳)، تشریح المطالب، تهران: بی نا.
۲۱. ساروجانی، باقر، (۱۳۷۵)، درآمدی بر دایره المعارف علوم اجتماعی، چاپ اول، تهران: انتشارات کیهان.

۲۲. ساکت، محمدحسین، (۱۳۷۰)، *شخصیت و اهلیت در حقوق مدنی*، چاپ دوم، تهران: انتشارات جنگل.
۲۳. ستوده، هدایت اله، (۱۳۷۶)، *درآمدی بر روان‌شناسی اجتماعی*، چاپ دوم، تهران: انتشارات آوای نور.
۲۴. شهیدی، مهدی، (۱۳۷۸)، *مجموعه مقالات حقوقی*، چاپ دوم، تهران: نشر حقوقدان.
۲۵. صفار، محمدجواد، (۱۳۹۰)، *شخصیت حقوقی*، چاپ اول، تهران: انتشارات بهنامی.
۲۶. صفائی، سیدحسین، (۱۳۷۷)، *اشخاص و محجورین*، چاپ چهارم، تهران: انتشارات سمت.
۲۷. صفایی، سیدحسین، (۱۳۵۰)، *دوره مقدماتی حقوق مدنی*، جلد اول، چاپ سوم، تهران: انتشارات مؤسسه عالی حسابداری.
۲۸. صفائی، سیدحسین، (۱۳۸۲)، *دوره مقدماتی حقوق مدنی (قواعد عمومی قراردادها)*، چاپ اول، تهران: نشر میزان.
۲۹. صفائی، سیدحسین، (۱۳۷۵)، *مقالاتی درباره حقوق مدنی و حقوق تطبیقی*، چاپ اول، تهران: نشر میزان.
۳۰. صفایی، سیدحسین؛ قاسم‌زاده، مرتضی، (۱۳۹۰)، *حقوق مدنی اشخاص و محجورین*، جلد هفدهم، چاپ دوم، تهران: انتشارات بعثت.
۳۱. طباطبایی یزدی، محمدکاظم، (۱۳۶۰)، *ملحقات عروۃ الوثقی*، جلد دوم، قم: مکتبه‌الدواری.
۳۲. عدل، مصطفی، (۱۳۷۳)، *حقوق مدنی*، چاپ اول، قزوین: انتشارات بحرالعلوم.
۳۳. عمید، حسن، (۱۳۷۴)، *فرهنگ فارسی عمید*، چاپ ششم، تهران: انتشارات امیر کبیر.
۳۴. غلامی، جهان‌بخش، (۱۳۸۹)، *نظریه اصیل بودن طرف قرارداد در حقوق تجارت*، چاپ اول، تهران: دانشور.
۳۵. فتحی آشتیانی، علی، (۱۳۷۷)، *مقدمه‌ای بر روان‌شناسی سیاسی*، جلد اول، تهران: مؤسسه انتشارات بعثت.
۳۶. قمی، ابولقاسم، (۱۳۷۱)، *جامع الشتات*، چاپ اول، تهران: مؤسسه کیهان.
۳۷. کاتبی، حسینقلی، (۱۳۶۸)، *حقوق تجارت*، جلد اول، چاپ دوم، تهران: انتشارات گنج دانش.
۳۸. کاتوزیان، ناصر، (۱۳۸۲)، *الزامات خارج از قرارداد*، چاپ سوم، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
۳۹. کاتوزیان، ناصر، (۱۳۵۶)، *عقود تملیکی (بیع)*، چاپ اول، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
۴۰. کاتوزیان، ناصر، (۱۳۸۱)، *قانون مدنی در نظم حقوقی*، چاپ ششم، تهران: نشر میزان.
۴۱. کاتوزیان، ناصر، (۱۳۸۳)، *قواعد عمومی قراردادها*، چاپ ششم، تهران: شرکت سهامی.
۴۲. کیانی، کریم، (۱۳۵۱)، *حقوق تجارت*، جلد اول، چاپ دوم، تهران: انتشارات مؤسسه عالی حسابداری.
۴۳. معین، محمد، (۱۳۸۲)، *فرهنگ معین*، جلد دوم، چاپ نهم، تهران: شرکت سهامی.
۴۴. موتمنی طباطبایی، منوچهر، (۱۳۵۲)، *حقوق اداری*، جلد دوم، چاپ دوم، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
۴۵. نصیری، مرتضی، (۱۳۸۳)، *حقوق تجارت بین الملل*، چاپ اول، تهران: امیرکبیر.

مقالات

۱. شهیدی، جواد، (۱۳۳۴)، «آثار حقوقی بطلان نکاح»، مجله کانون وکلاء، تهران: سال ۷، شماره ۴.
۲. طاهری، ناصر، (۱۳۵۶)، «معامله به قصد ضرار از دین»، مجله کانون وکلاء، تهران: سال ۲۹، شماره ۸.
۳. قلی زاده، احد، (۱۳۸۳)، «بررسی وضعیت حقوقی معامله به انگیزه فرار از دین»، مجله دانشکده علوم اداری و اقتصاد، دانشگاه اصفهان، سال ۱۶، شماره ۲.
۴. محسنی، سعید، (۱۳۸۶)، «اشتباه در اوصاف شخص طرف قرارداد در فقه امامیه، حقوق ایران و حقوق فرانسه»، مجله معارف اسلامی و حقوق، سال هشتم، شماره اول، بهار و تابستان ۱۳۸۶.

پایان نامه

- نوروزی، مریم، (۱۳۹۲)، *شخصیت طرفین در قراردادهای حقوق ایران*، پایان نامه کارشناسی ارشد، دانشکده اقتصاد و علوم اجتماعی، دانشگاه شهید چمران اهواز.

ب) منابع عربی

۱. ابی حامد الغزالی، محمد بن محمد، (۲۰۰۶م)، *الوجیز فی فقیه الامام اشافعی*، الطبعة الأولى، بیروت: مکتبه العصریه.
۲. الاصفهانی، محمد حسین، (۱۹۱۴ه.ق)، *حاشیه المکاسب*، الطبعة الأولى، مطبه العلمیه، قم.
۳. الاخوند الخراسانی، محمد کاظم، (۱۴۰۶ه.ق)، *حاشیه المکاسب*، الطبعة الأولى، وزارت ارشاد اسلامی.
۴. البحرانی، یوسف، (بی تا)، *الحدائق الناضره*، بی جا، قم: مؤسسه النشر الاسلامی.
۵. السنهوری، عبدالرزاق احمد، (۱۹۹۸)، *الوسیط فی شرح القانون المدنی الجدید*، بیروت؛ منشورات الحلبي الحقوقیه، ج ۱، ص ۱۵۷.
۶. الطوسی، ابی جعفر محمد بن الحسن، (بی تا)، *المبسوط*، بی چاه المکتبه المرتضویه، قم.
۷. الطوسی، ابی جعفر محمد بن الحسن، (۱۴۰۷ه.ق)، *الخلاص*، بی چاه، قم: مؤسسه النشر الاسلامی.
۸. العراقی، ضیاء الدین، (بی تا)، *نهایه الافکار*، قم: مؤسسه النشر الاسلامی.
۹. العوجی، مصطفی، (۱۹۹۵م)، *القانون المدنی، الطبعة الأولى*، بیروت: مؤسسه الجسون.
۱۰. انصاری، مرتضی، (۱۴۲۰ه.ق)، *کتاب المکاسب*، طبعه الأولى، قم: مجمع الفکر الاسلامی.
۱۱. سعد، نبیل ابراهیم، (۱۹۹۸م)، *النظریة العامه للالتزام*، بیروت: دار النهضه العربیه.
۱۲. سعد، نبیل ابراهیم، (۱۹۹۵م)، *مبادئ القانون*، بی چاه، بیروت: دار النهضه العربیه.
۱۳. سعد، نبیل ابراهیم، (۱۹۹۸م)، *العقود المسماة بالطبیعه الاولى*، بیروت: دارلنهضه العربیه.
۱۴. محقق اردبیلی، (۱۴۱۲ه.ق)، *مجمع الفائده والبرهان*، الطبعة الأولى، قم: مؤسسه النشر الاسلامی.
۱۵. نجفی، محمد حسن، (۱۳۶۵)، *جواهر الکلام*، چاپ هشتم، تهران: دار الکتب الاسلامیه.

The effect of personality on the Accuracy and validity of contracts with emphasis on judicial procedure

Abstract

The issue of personality is one of the fundamental and vital elements in any contract in all legal systems. This dissertation discusses the effect of personality in the Iranian legal system in light of legal doctrines and opinions. In some contracts, personality plays an important role, but in all contracts, this effect is not the same. For example, in this area, we can refer to Article ۶۰۱ of the Civil Law of Iran according to which ambiguity concerning the party to the contract does not affect the validity of it, except in cases where the personality of the party is the main reason for concluding the contract. In addition, according to the Roman-Germanic countries law, the personality is of significance. In other words, when a confusion occurs concerning the personalities of the parties, it is considered as a mistake in the essence of the contract which can invalidate all such contracts in general. Because in these contracts, in general, personality is one of the main elements that is considered as a contract and it is the absence of intended personality which leads the contract to be invalidated. In this dissertation, the author explains this issue in an analytical way in the system.

Keywords: personality, validity, Contract, legal acts.